

شک و تردیدهای فوت هاشمی رفسنجانی از زبان پسرش

محسن هاشمی رفسنجانی به بیان ناگفته‌هایی درباره مرگ پدرش پرداخت و گفت: بالاخره در سن ۸۰، ۸۲ سالگی نمی‌توان گفت تمام بدن تنظیم تنظیم است. ولی بیماری‌های معمولی است که در سن بالا بعضاً... در بدن وجود دارد. اما ایشان سرحال بودند.

به گزارش خبرنگاران گروه جامعه گزارش خبر، صبح داغ یکی از روزهای شهریور سال ۱۳۶۰ در شرایطی که هنوز جامعه در شوک و تنش ترور نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور بود، نامه‌ای از شورای موقت ریاست جمهوری برای مجلس شورای اسلامی ارسال شد. متن نامه بدین شرح بود:

«جناب آقای اکبر هاشمی‌رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی

آقای محمدرضا مهدوی‌کنی برای پست نخست‌وزیری به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شود.

امضا: اکبر هاشمی‌رفسنجانی»

همین یک سند تاریخی برای درک اهمیت و جایگاه اکبر هاشمی‌رفسنجانی در دهه ۶۰ کافی است، نقشی که بعدها به خاطر آن مورد ارزیابی‌های مثبت و منفی زیادی قرار گرفت. سه دهه بعد، زمانی که به اذعان هوادارانش در طی این سال‌ها از بازیگری در عرصه سیاست ایران به کارگردانی رسیده بود، در یکی از روزهای سرد دی‌ماه سال ۹۵ دار فانی را وداع گفت. رد صلاحیت او ۲ سال پیش از این، در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۹۲ و آنچه هوادارانش سونامی تخریب علیه او می‌خواندند، به مرگش رنگی تراژیک داد. اما میراث هاشمی‌رفسنجانی برای سیاست ایران چیست؟

گفتگوی محسن هاشمی‌رفسنجانی، فرزند آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را در ادامه می‌خوانید

با توجه به اینکه در ایام سالروز درگذشت آیت‌الله هاشمی هستیم به عنوان اولین سوال می‌خواستم از حضورتان بپرسم که این بازه زمانی ۵ ساله بر خانواده هاشمی چگونه گذشت؟ از نظر فضای احساسی درون خانواده و از نظر اتفاقاتی که درون جامعه برای خانواده افتاد.

فقدان هر پدری در خانواده اثرات بسیار زیادی دارد. به طوری که اگر در امر مسائل اجتماعی تحقیق کنید می‌بینید که مقالات زیادی نوشته شده که اصولاً چگونه می‌توانند خانواده‌ها دچار مشکل شوند و به هم ریختگی ایجاد شود [و] علی‌رغم غم و غصه فقدان پدر دچار مشکلات اقتصادی، مالی و از هم پاشیدگی خانواده شوند. در هر صورت پدر ستون هر خانواده‌ای است. در مورد آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، همه ما از کودکی و همین‌طور مادر دچار تلاطم‌های زیادی بودیم به دلیل دوران مبارزه‌ای که آیت‌الله هاشمی طی می‌کرد. هم مادر و هم بچه‌ها سختی‌های زیادی کشیده بودند. فقدان ایشان را ما بارها تحمل کرده بودیم. بر اساس صحبت‌های مادرم اولین زندان پدر مربوط به ۲ سالگی من است. شما اگر کتاب «پا به پای سرو» [خاطرات و مخاطرات بانو عفت مرعشی] را بخوانید خاطرات احساس‌برانگیزی را ایشان تعریف می‌کند و می‌گویند که مجبور بودند هم نقش پدر را بازی کنند و هم نقش مادر را. در این دوران آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی شاید هفت بار به زندان افتادند و بیش از پنج سال زندان بودند. آخرین زندان ایشان هم مربوط به ۱۴ سالگی من در سال ۱۳۵۴ است...

سه سال قبل از انقلاب...

که تا زمان انقلاب طول کشید و موقعی که من نزدیک ۱۸ سالگی بودم ایشان به دلیل مبارزات مردم ایران از زندان آزاد شدند. در نتیجه من در این مورد خیلی نمی‌خواهم صحبت کنم. بعد از انقلاب هم ما همیشه به دلیل اینکه هم دوران تثبیت انقلاب و هم دوران جنگ و هم دوران سازندگی و بعد از آن هم به دلیل مسائل سیاسی و تهاجم‌ها و تخریب‌ها [را داشتیم] همیشه دچار تلاطم‌ها و فشارها بودیم و در نتیجه فقدان پدر هم به لحاظ احساسی برای ما مهم و اثرگذار بود. ولی چون خانواده منسجمی هستیم به نظر می‌رسد که توانستیم در خانواده موضوع را مدیریت کنیم و به سبک مناسبی از آن عبور کنیم. هر چند که هنوز داغ پدر برای همه ما وجود دارد. ولی نکته مهم‌تر [اینکه] به دلیل مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد افراط آیت‌الله هاشمی رفسنجانی این رحلت ناگهانی آیت‌الله هم برای ما و هم برای ملت ایران بسیار سخت بود و می‌توان گفت که درگذشت ایشان در [طی] ۲ دهه گذشته - چون فوت این‌قدر ناگهانی بود - مردم ایران چنین فوتی را تجربه نکرده بودند و می‌توان گفت در آن زمان شوکی به جامعه وارد شد. من حتی در اولین جلسه که خدمت مقام معظم رهبری رسیدم ایشان هم همین را مطرح کردند که این فوت شوک عجیبی را به من وارد کرد و دلیل آن را نمی‌توانم تشخیص دهم. خب، بالاخره افراد به روش‌های مختلفی [از دنیا می‌روند]؛ مثلاً افراد بیمار می‌شوند، مدتی بیمارستان می‌روند و همه این اتفاقات می‌افتد، ولی در مورد ایشان شوک عجیبی هم به خانواده و هم به مردم وارد شد.

با توجه به اینکه سابقه بیماری هم نداشتند...

بالاخره در سن ۸۰، ۸۲ سالگی نمی‌توان گفت تمام بدن تنظیم تنظیم است. ولی بیماری‌های معمولی است که در سن بالا بعضاً... در بدن وجود دارد. اما ایشان سرحال بودند. ایشان حتی خاطرات‌شان را در آخرین روز قبل از فوت هم نوشته‌اند. من اتفاقاً قبل از اینکه شما بیایید رفته و خاطرات سال ۹۵ را چک کردم و آخرین صفحه را دیدم که به نظرم جالب آمد که شما ببینید ایشان آن روز هیچ حال نامساعدی نداشتند.

یعنی در خاطره چیزی از وضعیت نامساعد حال‌شان نوشتند؟

نه! ایشان روز یکشنبه فوت کردند، روز شنبه نوشته‌اند: «صبح زود مهدی و محسن و یاسر و عماد آمدند.» البته روش ما بود چون ایشان سر کار می‌رفتند صبح زود اگر کاری با ایشان داشتیم سعی می‌کردیم صبح زود [خدمتشان برسیم]. ایشان سحرخیز بود و اخلاق خیلی خوبی هم داشتند. صبح بعد از نماز و عبادت، مطالعه می‌کردند [گریه می‌کند] و خودشان میز صبحانه را می‌چیدند بعد مامان پایین می‌آمدند و با هم صبحانه می‌خوردند. بچه‌ها هم اگر کاری داشتند معمولاً همان اول صبح قبل از اینکه سر کار بروند سری به منزل می‌زدند و همراه ایشان صبحانه می‌خوردند. در هر صورت، آن روز ایشان نوشته‌اند: «صبح زود مهدی و محسن و یاسر و عماد آمدند. سر صبحانه مذاکرات مفصلی درباره بسیاری امور سیاسی و اجتماعی و زندگی و زندان و

پرونده مهدی داشتیم.» مهدی در آن زمان هنوز زندان بود، اما شب قبل آن ازدواج دختر یاسر بود و فاطی از اخوی آقای لاریجانی، آقای دکتر باقر لاریجانی، که همکار ایشان در بیمارستان بیماری‌های خاص بود پیگیری کرد که مهدی اگر می‌تواند به مرخصی بیاید تا در این ازدواج حضور داشته باشد. و لذا آن شب من خودم دنبالش او [مهدی] رفتم و او را از زندان آوردم. مهدی شب بود و صبح هم آمد آنجا. بعد از آن چون مهدی بود صبح زود آمدیم و با حاج آقا صحبت کردیم. ایشان نوشته‌اند: «بعد به دفتر رفتم. جلسه کمیسیون نظارت برای بررسی انطباق برنامه ششم با سیاست‌های کلی داشتیم. تا ظهر بحث کردیم. از طرف دولت آقای دکتر نوبخت، رئیس سازمان برنامه و بودجه، آمده بود و از سوی مجلس آقای حاجی‌بابایی نماینده همدان و رئیس کمیسیون تلفیق. پنج بند را که مخالف سیاست‌های کلی بود بررسی کردیم.» و از این صحبت‌ها.

بنابراین نشانی از اینکه حال نامساعدی داشته باشند نبوده است؟

بعد هم نوشته‌اند که «درباره بعضی از مسائل بحثی با آقای ازهای در جلسه کمیسیون داشتیم و بعد با آقای صادق لاریجانی...» چون من هنوز دقیق اینها را رسیدگی نکرده‌ام بقیه خاطره را نمی‌خوانم. نکته‌ای که می‌بینید اینکه ایشان [مشکلی نداشته‌اند]. حاج خانم هم خاطرات خود را از روز فوت نوشته‌اند که «آیت‌الله [سر حال بودند و صبحانه خوردند و رفتند و هیچ موردی [نبود] و حتی از مجمع هم چند بار به من زنگ زدند. می‌دانید که ظهر همان روز آقای قاضی‌زاده‌هاشمی هم با ایشان ملاقات داشتند و ملاقات منجر به خوردن غذای ظهر با حاج آقا می‌شود. آقای قاضی‌زاده‌هاشمی هم کسالتی را درباره ایشان مطرح نکردند که بعد از آنجا [برای شنا] تشریف می‌برند. آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی به دلیل ترورهای قبلی مخصوصاً ترور سال ۵۸ توسط گروه فرکان چون تیر خورده بودند و کمرشان درد می‌گرفت، دکترها توصیه کرده بودند که ایشان باید شنا کند و لذا سعی می‌کردند هفته‌ای ۲ بار را حداقل شنا کنند، خیلی برای کمر ایشان موثر بود و لذا شنا را انجام می‌دادند.

ماجرای جالبی هم در سال ۹۵ اتفاق افتاده بود که من امروز صبح به بچه‌ها گفتم از خاطرات در بیاورند و آن خوابی بود که ایشان در سال ۹۵ دیده بودند و خواب عجیبی بود. بعداً وقتی این اتفاق افتاد و ما خاطرات را خواندیم [دوباره متوجه آن شدیم]. البته ایشان این خواب را برای بعضی تعریف کرده بودند، اما جالب است که من این خواب را از روی خاطرات بخوانم؛ مثلاً ایشان نوشته‌اند و این هم دست‌خط ایشان است. ایشان روز ۲۴ تیر ۹۵ نوشته‌اند: «ساعت پنج صبح در حالی که رویای هولناکی می‌دیدم بیدار شدم. افرادی مرکب از مرد و زن و کودک بدون اجازه و اطلاع در محل اقامت که گاهی منزل‌مان و گاهی در محل‌های دیگر بود ورود می‌کردند. حرفی نمی‌زدند، اذیت هم نمی‌کردند و جواب سوالم را در مورد دلیل ورود و نحوه ورود نمی‌دادند.» [گریه می‌کند] خیلی خواب عجیبی است: «گاهی بیرون می‌رفتند و گاهی برمی‌گشتند و آخرین بار بی‌دلیل مشغول جابه‌جا کردن وسایل زندگی می‌شدند؛ مثل کمد، بوفه، یخچال، صندلی‌ها. محافظان هم نبودند. می‌خواستیم با آقای شجاعی، فرمانده محافظان تماس بگیریم و تلفنی اطلاع دهیم. میسر نمی‌شد. احتمالاتی در تعبیر این خواب به ذهنم می‌رسد. در نماز از خداوند برای رفع شر استمداد کردم و صدقه‌ای در نظر گرفتم و پس از نماز خوابیدم. چون دیشب ساعت یک بامداد خوابیده بودم.» ایشان در سفر کرمان بودند. در سفری که برای بازدید به کرمان رفته بودند و بعد نوشته‌اند: «ساعت هشت آقای رزم‌حسینی برای صبحانه آمدند و درباره مسائل کشور و مشکلات اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و اینها صحبت شد. و از اجرای اقتصاد مقاومتی پرسید و من گفتم کانون آن درون‌زا و برون‌نگر است که رهبری خودشان در راه برون‌نگری آن بعضاً نظرانی دارند.» این هم خوابی بود که حدود ۶ ماه قبل دیده بودند.

آن زمان صحبتی درباره این خواب با شما نکرده بودند؟

آن موقع هم بحث آن شده بود. من در آن سفر با ایشان نبودم، اما با آقای مرعشی که با ایشان بودند این موضوع مطرح شده بود. بچه‌ها هم این موضوع را در خاطرات ایشان خوانده بودند، اما آن‌گونه توجه‌شان را جلب نکرده بود. خودشان حتماً احساس اینچنینی داشتند. البته ما قصد ناراحت کردن شما را نداشتیم.

طبیعی است دیگر؛ مثل خود حاج آقا که اشک ایشان هم سریع می‌آمد. شاید اینکه ما کمتر گریه می‌کنیم و در لحظات اینچنینی مشک اشک‌مان پر است زود جاری می‌شود.

فوت آیت‌الله هاشمی و پرونده آن موضوع حساسی در کشور ماست

من می‌خواهم درباره اصلی‌ترین موضوعی که در این سال‌ها بعد از درگذشت آیت‌الله مطرح شد به خصوص در بازه سالروز ایشان است سوال کنم و آن موضوع شکی است که بعضی از اعضای خانواده درباره مرگ ایشان داشتند. من چند مورد را به صورت تیتروار بخواهم مطرح کنم [اینهاست که] خانم فاطمه هاشمی در گفت‌وگوهای مختلف موردی را مطرح کردند که ایشان ۲۰ دقیقه دیر به بیمارستان منتقل شدند. موقعی که انتقال داده شدند اجازه ندادند پزشک بیمارستان ایشان را معاینه کند و منتظر پزشک دادستانی شدند. یا اینکه میزان رادیواکتیو بدن آیت‌الله بالاتر از حد نرمال و ۱۰ برابر بوده است. مواردی شبیه این یا مثلاً آقای محمد هاشمی می‌گویند مرگ بر اثر ایست قلبی بوده، اما دلیل ایست قلبی روشن نیست. یا خانم فائزه هاشمی می‌گویند مرگ به نظر ایشان طبیعی نبوده است. من می‌دانم که بر اساس اخبار، پرونده [فوت ایشان] در شورای عالی امنیت ملی بسته شد. اولین سوال من این است که احساس خود شما درباره این موضوع چه بود و آیا بسته شدن پرونده، خانواده هاشمی را درباره این موضوع قانع کرد؟ این موضوع حساسی در کشور ماست و بالاخره آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی از بهترین رفقا و همکاران و هم‌زمان آیت‌الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری بودند و نقش بسیار مهمی هم در دوران مبارزه و هم در دوران تثبیت انقلاب و بعد از فوت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب، دوران سازندگی، دوران جنگ، دوران مجلس، دوران مجمع تشخیص [و] در همه بحران‌های کشور ایشان نقش اساسی داشتند و عمدتاً هم نقش مثبتی را ایفا کردند. در طول زندگی‌شان هم ضمن اینکه در گذشته به زندان افتادند، بعد از انقلاب هم از اولین کسانی بودند که ترور شدند. شما می‌بینید که بعد از ترور سرلشکر قرنی و آیت‌الله مطهری در اوایل سال ۵۸، در اوایل خردادماه [همان سال] ترور آیت‌الله هاشمی است- چون فرصت کم است من ورود نمی‌کنم- چون این ترور توسط گروه فرکان اتفاق افتاد و آن موقع سیستم امنیتی ایران هم چندان سیستم استخوان‌دار و فعالی نبود و بعد از هفت یا هشت ماه؛ یعنی تا اواخر سال ۵۸، کشف شد که تروریست‌ها چه کسانی بودند و در نهایت همه آنها دستگیر شدند.

من به وقایع ترور ورود نمی‌کنم، چون بحث ما نیست. اما باز می‌بینیم که ایشان یک ترور دیگر دارند و در سال ۷۲ ایشان برای سالگرد انقلاب به مرقد امام رفته بودند و ترور دوم را داشتند. البته ترور خیلی ناشیانه بود و از وسط جمعیت انجام شد و اگر کسی توجه می‌کرد می‌گفت آنها چه آدم‌های بی‌عقلی بودند که چنین کاری انجام دادند و حتی سیستم‌های امنیتی هم مشکوک بودند که چرا چنین اتفاقی افتاده و می‌خواستند تحلیل کنند. قبل از اینکه بروند دنبال دلایل ترور بگردند دنبال مسائل سیاسی اطراف آن بودند. آن ترور هم گذشت. در طول این مسائل هم اختلافات سیاسی بیشتر شد و چند سانحه عجیب و غریب هم داشتیم که مربوط به سال‌های ۹۲ و ۹۳ بود که ایشان به صورت جدی به انتخابات ورود کردند و کاندیدا شدند که ورود مشکوک به دفتر مجمع بود.

از چه نظر مشکوک بود؟ از نظر چهره‌ها؟

فردی نیمه شب وارد مجمع شده بود که خبر آن همان موقع هم منتشر شد. این فرد به اتاق منشی‌ها رفته بود و آنجا آتش‌سوزی ایجاد کرده بود که یکی از منشی‌ها هم در آن حادثه زخمی شد. بعد همه نگران بودند که چگونه این فرد می‌تواند با این همه سیستم امنیتی وارد شود. یکی از دوربین‌های مجمع هم تصویر این فرد را گرفته بود.

پیگیری شد؟

آن زمان دست ما هم بازتر بود، اما کسی این ماجرا را رسیدگی نمی‌کرد. بعداً که من رجوع کردم به خاطرات ابوی که ایشان در این مورد چه نوشته‌اند تا دقیق صحبت کنم، ایشان نوشته‌اند: «بعد از جلسه آقای امیری قائم‌مقام وزارت کشور آمدند... از ایشان خواستم که از آگاهی بخواهند که چرا تاکنون فردی که اقدام به آتش زدن دفتر منشی‌های مجمع نموده علی‌رغم دستور صریح ستاد کل معرفی نمی‌کنند.» چند وقت گذشته و خود ایشان پیگیری کردند. باز جلوتر می‌آییم و در خاطرات‌شان نوشته‌اند: «آقای شجاعی [فرمانده حفاظت آیت‌الله هاشمی] گزارش داد آن جوانکی که اتاق مجمع را آتش زده بود توسط سپاه به مجمع آورده‌اند و اعتراف کرده ولی مطالبی گفته که احتمالاً مجبورش کرده‌اند بگویند... من نوشتم که این گزارش مخدوش است. احتمالاً برای رفع تکلیف چنین صحنه‌سازی شده. قرار شد فردا چند نفر از مسئولان سپاه بیایند برای جواب سوال‌های من.»

و این موارد شما را نگران می‌کرد؟

بله! این اتفاقات مربوط به ۲ سال قبل از سال ۹۵ و مرگ آیت‌الله است.

خانم فاطمه هاشمی در مورد آن روز [روز درگذشت آیت‌الله هاشمی] گفته خلاف معمول آیت‌الله از ایشان خواسته بودند که پیش ایشان بروند اما ایشان گفته بودند که وقت دندانپزشکی دارند و نرفتند و استدلال ایشان این بود که بابا خودشان نگران بودند.

این بحث روز فوت است. من هنوز در سال ۹۳ هستم. ایشان دوباره نوشته‌اند: «آقای سردار گرجی‌زاده و... از حفاظت آمدند و گزارش کامل بازداشت فردی که ۲ بار دفتر منشی‌های مجمع را به آتش کشیده دادند که اعتراف کرده ولی در اعترافاتش گفته منظورش قتل رهبری بوده. از عالم غیب مطلع شده که خود او شاه می‌شود و لذا تصمیم گرفته رهبری را بکشد که به جای او بنشیند که موفق نشده.» یعنی وقتی به دفتر مجمع می‌آید فکر می‌کرده آمده بالا سر رهبری... بعد حاج‌آقا نوشته‌اند: «در مورد صداقت استظهاراتش چند شبهه کردم. قرار شد خود او را بباورند که از او سوال شود و با قاضی او صحبت نمایم. تذکراتی هم در مورد سختگیری‌شان درباره مسئولیت‌های قدیمی نیروهای تیم خودم دادم.» یعنی همان موقع بود که اینها دنبال این بودند که محافظین آیت‌الله هاشمی را عوض کنند و دلیل‌شان هم این بود که اینها به سن بازنشستگی رسیده‌اند و باید جابه‌جا شوند.

جابه‌جا شدند؟

آیت‌الله هاشمی هم می‌گفتند مدتی دیگر بمانند. بعضی از آنها جابه‌جا شدند و بعضی دیگر ماندند، اما یک بخش جدیدی را در تیم حفاظت تزریق کردند.

ایشان از این تغییرات رضایت نداشتند؟

نه! حتی ایشان درباره این موضوع با رهبری هم صحبت کردند و حتی رهبری هم دستور داده بودند که این کار اتفاق نیفتد. اما بخشی از آن انجام شد. ایشان نوشته‌اند: «اصرار دارند که به جوانان مسئولیت بدهند.» یعنی می‌گویند بازنشستگان بروند و جوانان جای آنها بیایند. همان جوری که جلو می‌رویم ایشان دوباره نوشته‌اند: «آقای امیری قائم‌مقام وزارت کشور آمد با توضیح درباره فردی که سپاه به عنوان آتش زدن اتاق‌های مجمع دستگیر کرده. گفتم از آگاهی توضیح بخواهند چرا آنها اقدام نکردند؟» معلوم است که ایشان در این مورد دغدغه زیادی داشته‌اند؛ مثلاً در روز ۱۰ خرداد ۹۳ نوشته‌اند: «آقای امیری آمد و گفت که آگاهی مدعی است دستوری در عدم پیگیری نداشته و خودش تلاش کرده، ولی نتوانسته مسئول آتش زدن اتاق منشی‌ها را پیدا کند.»

تا سال ۹۵ مورد دیگری هم اتفاق افتاد که نگران‌کننده باشد؟

در این مدت فقط تغییر محافظین ایشان بود که بعضاً اتفاق افتاد و محافظین جدیدی را تزریق کردند.

اگر اجازه بدهید برسیم به روز فوت ایشان و صحبت همشیره شما دال بر اینکه آیت‌الله تماس گرفتند و ایشان می‌گویند معمولاً این اتفاق نمی‌افتاد... اجازه بدهید من این موضوع را تا آخر بیان کنم چون مطرح کردم تا ناقص نماند. ایشان در روز ۱۵ شهریور ۱۳۹۳ دوباره درباره این موضوع نوشته‌اند و ببینید چقدر طول کشیده است. موضوعی که در ابتدای سال اتفاق افتاده و اکنون ۶ ماه از آن گذشته است.

نوشته‌اند: «شورای مجمع جلسه داشت. قبل از شروع از قوه قضاییه و سپاه در مورد رسیدگی و اطلاع‌رسانی پرونده آتش زدن مکرر اتاق منشی که هر ۲ بار سوختگی شدید ایجاد کرده و کارمندان در بیمارستان بودند ستاد کل اطلاعات سپاه و آگاهی برای پیدا کردن متهم که فیلم او را دوربین‌های مجمع گرفته بودند و در اختیار داشتند اقدام جدی نکردند. آقای مصلحی، وزیر وقت اطلاعات، هم به جای پاسخگویی مساله را به استهزا گذراند و اکنون که مجرم...» اینجا جالب است و نشان می‌دهد که الان دستگیر شده است: «اکنون که مجرم برای بار سوم از طریق ساختمان شورای عالی امنیت ملی اقدام کرده دستگیر شده. سپاه گزارش متناقض داده که او قصد رهبری داشته که خودش شاه بشود و مقلد آقای منتظری است و نام او محسن کاظمی از اهالی نجف‌آباد است. نتوانستند سوالات من را جواب بدهند و...»

می‌بینید که این موضوع همچنان مطرح است تا اینکه ایشان موضوع را با رهبری مطرح می‌کنند. تا اینکه آقای [رضا] سیف‌اللهی [معاون سیاسی اجتماعی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی در دولت حسن روحانی] می‌آید: «خبر دادند که پرونده آتش‌سوزی مجمع از سپاه به وزارت منتقل شده. گفتم پیگیری کنند مشکوک است و ریشه دارد.» باز نوشته‌اند: «آقای معین معاون وزیر اطلاعات آمد و از ایشان خواستم که ریشه آتش‌سوزی در مجمع را پیدا کنند. خبر دادند که...» دوباره موضوع به همین ترتیب مطرح است. ایشان باز سوال می‌کنند و در ادامه افراد می‌آیند اما موضوع روشن نشده است. از این حوادث مشکوک، البته این حوادث همیشه هست و برای چهره‌های مشهور پیش می‌آید، اما اینکه اینها به هم ربط دارد من مساله‌ای ندارم، ولی مطرح شدن آن خوب است.

بر اساس چیزی که شما درباره زمان فوت ایشان گفتید همه چیز در روز فوت ایشان عادی بوده و نگرانی در مورد آن روز وجود نداشته است. روی یک روال عادی روز کارهای خود را انجام داده‌اند و بعداً ظهر به استخر رفته‌اند.

چون من خودم خاطراتم را می‌نویسم اگر بخواهیم به آن روز ورود کنیم من کارهایم را انجام داده و به منزل آمده بودم. معمولاً زود هم شام می‌خورم و

مشغول شام خوردن بودم که حدود ساعت ۶ به من تلفن کردند که آیت‌الله هاشمی دچار عارضه‌ای شدند و الان ایشان را به بیمارستان شهدای تجریش منتقل کرده‌اند.

از گروه حفاظت با شما تماس گرفتند؟

بله، از گروه حفاظت تماس گرفتند. زمانی که من از منزل راه افتادم در بیمارستان شهدا به ایشان رسیدم. چند تا ایراد اساسی وجود دارد. یکی از ایرادهای اساسی این است که تیم حفاظت ایشان تیم حفاظت درجه یک است و همیشه باید آمبولانس با تجهیزات کامل همراه تیم باشد... آمبولانس آنجا نبوده و منتظر آمبولانس مانده‌اند... خود این موضوع اجازه دهید نگوییم مشکوک، اما اهمال تیم حفاظت است.

اجازه دهید همین جا این سوال کنم که این مساله را با تیم حفاظت مطرح کردید که شاید دلیل خاصی داشته باشند؟

بله! حالا به این مسائل می‌رسیم و همه آنها در شورای امنیت رسیدگی شده و نمی‌خواهم به آنها ورود کنم. چون دیگر فرصت هم نیست. ایشان چون همیشه هفته‌ای یکی دو بار شنا می‌کردند و از زمان ریاست جمهوری‌شان هم این مساله بود و از قدیم پزشکان گفته بودند که حتماً باید به خاطر درد کمر شنا کنند و ورزش مورد علاقه و لازم برای ایشان شنا بود. در ابتدا استخر در خود ریاست‌جمهوری و در زیرزمین کاخ سفید بود. معمولاً رسم بر این بود که محافظین داخل استخر نمی‌رفتند در زمانی که ایشان تنها شنا می‌کردند، ولی پشت در حضور داشتند. در این استخر هم این‌جوری بود و ایشان وقتی به استخر می‌رفتند محافظین نمی‌رفتند. نکته دوم این بود که این تنها جایی است که ایشان تنها بودند؛ یعنی می‌توان گفت هیچ جای دیگری آیت‌الله هاشمی تنها نیستند و اینجا تنها هستند. این هم نکته دوم است. ما در تمام رسیدگی‌هایی که انجام شده هنوز نمی‌توانیم بگوییم که نه دلیلی بر کشته شدن ایشان داریم و نه دلیلی بر عدم کشته شدن ایشان داریم؛ یعنی خودمان هم در وسط هوا و زمین قرار داریم. لذا نمی‌توانیم با استدلال قوی بگوییم که ایشان توسط یک گروهی کشته شدند یا توسط گروهی کشته نشدند. هر وقت از من سوال کردند من به ضرس قاطع این‌گونه پاسخ دادم. وقتی من به آنجا [بیمارستان] رسیدم دکترها بالا سر ایشان بودند و داشتند عملیات احیا را انجام می‌دادند.

نه؛ دکترهای بیمارستان؟

الان می‌توانم خاطراتم را بخوانم. اما دکترهای بیمارستان هم حضور داشتند و دکترهای دیگری هم خودشان را رسانده بودند. الان چون پنج سال گذشته و من نمی‌توانم دقیق بگویم. چون یکی از موارد تشکیک این است که اجازه ندادند دکترهای بیمارستان ایشان را معاینه کنند... من اصلاً نمی‌خواهم شما در این تشکیک بمانید...

من اتفاقاً می‌خواهم کاملاً شفاف شود...

این موضوع با این سوالات شفاف نمی‌شود. این مسائل را باید دقیق گفت یا اصلاً نباید مطرح کرد. چون بعداً جور دیگری می‌گویید- فیلم آن هم دارد ضبط می‌شود- بعد این دو را کنار همدیگر می‌گذارند و می‌گویند متناقض است. بعد هم باید این را کامل پخش کنید چون اگر جایی را سانسور کنید دوباره [تأثیرش] از بین می‌رود، چون این حادثه کوچکی نیست. [من اینجا نوشتم که] «شام می‌خوردم که ناگهان آقای فتح‌اللهی از محافظین خبر داد که حال ابوی خوب نیست و مشغول بردن ایشان به بیمارستان تجریش هستند. فوراً با احسان و علی- پسرهای من- ساعت ۶:۳۰ به بیمارستان شهدای تجریش بخش اورژانس رسیدم. ابوی را روی تخت احیا خوابانده و سعی به فعال کردن قلب داشتند.» توضیح دادم که ایشان در استخر شنا می‌کرده و باقی ماجرا. بعد نوشته‌ام که یکی از محافظین گفته- اینجا ضد و نقیض است- پزشکان می‌گویند آب در ریه ایشان نبوده شاید هم ضد و نقیض نباشد چون پاسدارها می‌گویند که ایشان کمی نبض داشته است و فوراً ایشان را به بیمارستان شهدای تجریش آورده‌اند.» حالا این فوراً ۲۰ دقیقه طول کشیده است: «ولی دکتر در حال احیا می‌گفت که ایشان موقعی که رسید تقریباً هیچ نبضی و علائم حیاتی نداشته است.» که این لغت «تقریباً» لغت مشکوکی است. من این جملات را دقیق نوشتم چون بعداً می‌خواهیم رسیدگی کنیم دقیق نوشته شده باشد: «نیم ساعت است که در حال احیا هستند. هنوز جوابی نگرفته‌اند. کم‌کم دکتر هاشمی وزیر بهداشت و درمان و بعد دکتر زالی رئیس نظام پزشکی و بعد دکتر نوحی دکتر قلب و بقیه اساتید رسیدند و از بی‌حاصل بودن این فشارها گفتند که دیگر کار تمام است.»

به شما آقای دکتر هاشمی خبر دادند؟

نه! من خودم حضور داشتم. از من اجازه گرفتند و به من گفتند ما می‌خواهیم عملیات احیا را به پایان برسانیم و تا من اجازه نمی‌دادم عملیات احیا را ادامه می‌دادند... سیاست بر این بود که هم از ایشان تجلیل شود و هم در شأن ایشان نظام برگزار کند. اولین جلسه پزشکی که برای ایشان گرفته شد در وزارت بهداشت برگزار شد. فیلم و مصاحبه آن جلسه موجود است. بله، دور هم جمع شدند و پرونده پزشکی ایشان را آوردند و بررسی اجمالی کردند و پزشکانی هم که به ایشان نزدیک بودند از جمله آقای دکتر طباطبایی و آقای دکتر باقر لاریجانی هم در آن جلسه بودند. کسانی هم که ایشان از زمانی که مشکلات پزشکی داشتند به آنها سر می‌زدند، از جمله آقای دکتر میلانی هم آمدند و یک مصاحبه‌ای هم انجام شد و شب تلویزیون مصاحبه را پخش کرد و مشخص شد که سیاست نظام و حاکمیت این است که این فوت طبیعی است و هنوز هم این سیاست ادامه دارد. باید تصمیماتی گرفته می‌شد. یکی از مواردی که گفته می‌شود این است که خانواده اجازه کالبدشکافی ندادند است، در صورتی که اصلاً این موضوع نه با ما مطرح شد و نه ما درخواستی کردیم. به این دلیل که شخصی مثل آقای هاشمی که فقط خانواده نیست بالاخره نظام و سیستم‌های امنیتی هم هستند و... بله، گلایه آقای مرعشی هم دقیقاً همین است...

بله، ایشان اصلاً ۲ روز بعد از فوت دفن شدند. در این ۲ روز پیکر ایشان موجود بود و در جماران هم بود و بیمارستان قلب هم همانجا بود و هر حرکتی که سیستم‌های امنیتی می‌خواستند انجام بدهند از نوع برخورد با محل حادثه و رسیدگی به دوربین‌ها و مصاحبه با محافظین و... برخورد اینگونه بود که از نظر نظام و امنیت کشور این یک فوت ناگهانی بوده است. حتی آن زمان تصاویری را هم از تلویزیون نشان دادند مثلاً فلان شخصیت فرهنگی یک‌دفعه پشت تریبون ایست قلبی می‌کند.

ایست قلبی یک اتفاق ناگهانی است دیگر...

بله، بالاخره سیاست این بود. چون در این صورت خب، مسائل فوت پیچیده می‌شود. اینکه نماز چگونه خوانده شود و محل دفن کجا باشد و خانواده را مدیریت کنیم و... اینها درگیری‌هایی بود که من در آن بازه زمانی داشتم. در هر صورت، اینها مسائلی بود که در آن حواشی مطرح شد تا بالاخره دفن انجام شد و مراسم خیلی باشکوهی با حضور مردم انجام شد و مردم واقعاً سنگ تمام گذاشتند و مقامات نظام هم از جمله مقام معظم رهبری پیام‌های

خوبی دادند [این بخش از گفت‌وگو قابل انتشار نیست] در نهایت دفن به خوبی انجام شد و خوشبختانه مراسم ترحیم هم خیلی خوب انجام شد و خود مقام معظم رهبری در بیت رهبری مراسم ترحیم گرفتند و همه خانواده حضور پیدا کردند و از ابتدا تا انتهای مراسم هم حضور داشتند و صداوسیما هم خوب برگزار کرد تا رسیدیم به حادثه آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو و حواس‌ها به این حادثه پرت شد. تا آن [موقع] مسائل فوت آیت‌الله هاشمی در خبرها بود و از آن به بعد اخبار به حادثه پلاسکو اختصاص یافت و صداوسیما کاملاً از آیت‌الله هاشمی جدا شد.

پرونده فوت آقای هاشمی با چه روالی در شورای عالی امنیت ملی تشکیل شد؟ با شکایت خانواده؟

از اینجا به بعد ۲ حالت دارد؛ یکی رسیدگی‌های پنهان ما به موضوع و یکی رسیدگی‌های رسمی. لازم است من این را خدمت‌تان بگویم که از یک تاریخی که اولین جلسه شورای امنیت است... ما حدوداً یک هفته، ۱۰ روز مراسم داشتیم و به کارهای داخلی خودمان می‌رسیدیم و بعد از آن بحث‌های رسیدگی جدی‌تر شد. خب، ببینید. معمولاً حمله قلبی مساله‌ای است که اگر شما زود به بیمار برسید و یا قرص زیربانی استفاده کنید... که البته ایشان قرص زیربانی استفاده نمی‌کردند، [قابل رسیدگی است]. معمولاً آموزش هم می‌دهند که در صورت وقوع حمله قلبی باید چه کارهایی انجام دهید. از جمله تیم پزشکی همراه و محافظان باید معمولاً آموزش‌های وقوع حمله قلبی را آموزش دیده باشند... که تیم پزشکی هم حضور نداشته است...

اینها می‌گفتند که تحلیل‌ها به این سمت رفته است که عارضه حمله قلبی ناگهانی منجر به فوت به دلیل عدم رسیدن بیمار...

این نظر کارشناسی آن جلسه بود؟

بله. این را هم گفتند که به دلیل نبود تیم پزشکی در اطراف ایشان با ماشین سپاه و تیم حفاظت به بیمارستان منتقل شدند و این را هم گفتم که این جزو ایرادات تیم حفاظتی بوده است.

چون من فکر می‌کنم در عکس‌ها آمبولانس دیدم. شاید اشتباه می‌کنم.

چیزی که من نوشتم این است. چون من در آن لحظه نبودم.

شما بعدها پیگیر شدید که چرا تیم حفاظت درجه یک...

حالا به این مسائل هم می‌رسیم... من ۲۷ دی در خاطراتم نوشتم که از دفتر آقای شمخانی در شورای امنیت تماس گرفتند و برای ساعت ۱۲ دعوت کردند که ما رفتیم و اولین جلسه شورای امنیت با ما بود. البته آنها خودشان جلساتی داشتند، منتها اولین جلسه با ما بیست‌وهشتم دی‌ماه بود. پرونده در شورای امنیت تشکیل شد و رسیدگی‌ها از این تاریخ شروع شد و من نوشتم که «آقای سیف‌اللهی که مسئول تیم تحقیق در شورای امنیت بودند از فعالیت‌های تحقیقی خودشان گفتند که من هم گفتم به نظر تحقیق درستی نشده و آنچه شده سطحی است و برای اینکه بگویند در حال تحقیق هستند.» من این‌گونه نوشتم.

این برداشت شخصی شما در آن روز بود؟

بله. «حتی به محل فوت هم کسی نرفته است.» چرا که اصولاً وقتی اتفاقات اینچنینی می‌افتد باید به محل بروند و دوربین‌ها را پلمب کنند. بالاخره از نظر حاکمیت این فوت طبیعی بود و در جامعه چنین برداشتی نسبت به موضوع نیست. ما هم ایرادمان این بود که محافظین از همان ابتدا باید بازجویی شوند که چرا آمبولانس نبوده است؟

یک ادعایی که من به نقل مطرح می‌کنم این است که می‌گویند خانواده هاشمی خودشان تیم پزشکی را مرخص کردند...

نه، از این من اصلاً اطلاعی ندارم. به هیچ وجه چنین چیزی یادم نیست. من در خاطراتم نوشتم که «بعد از فوت تا امروز [یعنی ۲۸ دی‌ماه] حتی به محل فوت نرفتمند و انگشت‌نگاری و بازبینی فیلم‌های موجود باغ و اطراف استخر نشده و حتی نگذاشتند که ما هم ببینیم.»

یعنی شما خواستید که به بازبینی بروید؟

بله. من خودم رفتم و مسئولی آنجا بود که می‌گفت من نمی‌توانم فیلم‌ها را برگردانم که شما آنها را ببینید. در مورد کالبد شکافی هم من نوشتم که «به هیچ وجه مساله کالبدشکافی با ما مطرح نشده است.»

شما هم البته درخواستی را مطرح نکردید؟

من خودم موافق این کارها نبودم. ۲ نگاه به این مساله وجود دارد. یک نگاه این است که یک تیم تحقیقاتی مستقل شکل می‌گیرد و بعد این کارها انجام می‌شود و نتیجه هم اعلام می‌شود. این احساس در من نبود که من آیت‌الله هاشمی را زیر تیغ کالبدشکافی بگذارم و چند روز ایشان را دفن نکنیم و واقعاً چه تیمی قرار است این بررسی‌های دقیق را انجام دهد و نتیجه را به ما اعلام کند. می‌دانید شما از بالا هر وقت که بخواهید می‌توانید نمونه‌برداری کنید و می‌توانید نبش قبر را انجام ندهید. دستگاه‌هایی است مثل بیوپسی که وارد قبر می‌شوند. منظور این است که هیچ وقت دیر نشده است برای بعضی از کارها. البته می‌دانید که اگر بخواهیم فرض ترور را مطرح کنیم می‌تواند ترور به سبک خارجی هم باشد که آنجا هم مطرح بود که این ترور از طرف خارجی‌ها انجام شود. ما خمپاره‌اندازی به سمت مجمع در گذشته توسط منافقین هم داشتیم در نتیجه پیست‌های مختلفی باید بررسی شود و نتیجه را اعلام کنند.

نیروهای امنیتی روی این مساله حساس بودند که شما چرا دنبال شهیدسازی از فوت آیت‌الله هاشمی هستید؟

بالاخره در هر صورت این پرونده در شورای امنیت باز شد و آقای سیف‌اللهی هم من چندین جلسه با ایشان داشتم، خیلی دقیق و با علاقه موضوع را دنبال می‌کردند و همیشه ما را دعوت می‌کردند و گزارشات را ارائه می‌کردند و ما هم استدلال‌هایمان را مطرح می‌کردیم. در جلسات گاهی نیروهای امنیتی حضور داشتند و روی این مساله حساس بودند که شما چرا دنبال شهیدسازی از این مساله هستید، در صورتی که این یک فوت طبیعی بوده است و به نظر می‌آید این حساسیتی که شما به خرج می‌دهید صحیح نیست و چیزی جز تضعیف نظام را به دنبال نخواهد داشت و باید قبول کنید که این یک فوت طبیعی است و برای یک فرد هشتادساله پیش می‌آید. بیماری قند هم داشتند و قبلاً هم موارد قلبی داشتند که حتی یک بار هم آنژیو کردند و این‌جور صحبت‌ها و می‌گفتند شما خیلی موضوع را پیچیده می‌کنید.

اطلاعاتی‌ها می‌گفتند موضوع رادیواکتیو بیخود و الکی است

آقای سیف‌اللهی هم در رسیدگی‌ها به فکت‌هایی می‌رسیدند که نمی‌خواستند پرونده را قطع بکنند و هم آقای شمخانی و آقای سیف‌اللهی در رسیدگی جدی بودند- و من جا دارد تشکر می‌کنم- و به علائم مختلفی هم رسیدند؛ مثلاً در مورد موضوع رادیواکتیو این مساله به یکباره از سوی آقای شمخانی مطرح شد و به فاطمی گفته بودند و ایشان هم در مکان‌های مختلف مطرح کردند. شاید اگر به من می‌گفتند با سیاست‌تر و کیاست‌تر با این موضوع برخورد می‌کردم. به فاطمی گفته بودند که با آزمایش متوجه رادیواکتیو شدیم و فاطمی هم گفته بود که شما از کجا متوجه شدید؟ آنها هم گفته بودند که

ما سوند ادرار ایشان را بررسی کردیم و به آزمایشگاه دادیم و آزمایشگاه اعلام کرده که – من آن فرم را الان اینجا ندارم که نشان دهم، چون روی آن نوشته شده که- درجه اشعه آلفا یا رادیواکتیو آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی ۱۰ برابر بالاتر از حالت نرمال بوده است. اینها این مسیر را جدی گرفته بودند، چرا که یک تیم فرستادند منزل و ادرار ۲۴ساعته حاج خانم را گرفتند، چون می‌گفتند که حاج‌خانم همیشه با آقای هاشمی بوده است و رادیواکتیو باید روی ایشان هم تاثیر بگذارد. بعد گفتند که کدام بچه‌ها بیشتر با حاج‌آقا بودند؟ ما هم گفتیم که فاطمی بیشتر [با ایشان] بود. ادرار ایشان را هم گرفتند. البته اینها طول کشید، هشت ماه از موضوع گذشته بود. گفتند که رادیواکتیو موجود در ادرار حاج‌خانم چهار برابر بوده و فاطمه هم را گفتند کمی بیشتر است. این نمونه‌ها را در ۲ جا تست کرده بودند. یک جا به سیستم امنیتی وزارت دفاع داده بودند و جای دیگر هم به سیستم امنیتی نظامی داده بودند. آن که وزارت دفاع بود بالا نشان داده بود و سیستم امنیتی نظامی اصلاً بالا نشان نداده بود. مدتی گذشت و ما منتظر بودیم. من تعجب کردم و گفتم اگر میزان رادیواکتیو حاج‌خانم بالاست شما چرا هیچ اقدامی انجام نمی‌دهید؟ حاج‌آقا که فوت کردند. حتی تماس گرفتیم و به آقای هاشمی گفتم و ایشان جدی نگرفتند. به طائب و اطلاعات سپاه گفتم و حتی با مقام معظم رهبری هم مطرح کردم. اطلاعاتی‌ها می‌گفتند که این موضوع بیخود و الکی است.

خب، طبیعتاً آنها تست مرکز خودشان را تایید می‌کردند؟

بله، خب مرکز خودشان را قبول داشتند. ما خودمان سعی کردیم آزمایشاتی را انجام بدهیم که مطمئن بشویم بلایی سر مادرم نمی‌آید. رفتیم آزمایش کردیم و گفتند اینها عادی است و اعداد درستی نیست و کلاً دیگر از نظر ما به عنوان پیست انحرافی فرض شد. بعد شک داشتیم که چرا این مساله اصلاً مطرح شده است. اینگونه نبود که رسیدگی‌ها ادامه پیدا نکند و در خطاهای اینچینی هم که شما گفتید مثلاً چرا آمبولانس نبود و اینها... رسیدگی شده و به سیستم انصار ابلاغ هم شده است. دیگر اینها را به ما نگفتند؛ مثلاً اینکه شما می‌گفتید آیا خود خانواده گفته تیم پزشکی نباشد؟

به این دلیل که این موضوع آن موقع مطرح شد.

البته یک چیزی مطرح بود. ابوی اواخر عمرشان از اینکه اسکورت بشوند و رفت‌وآمد زیاد باشد و اینها گله‌مند بودند و می‌گفتند که دلیلی ندارد این همه ماشین در خیابان راه بیندازیم. اما اینکه گفته باشند آمبولانس نباشد [نبوده]، خب، آمبولانس می‌تواند در مسیر نباشد، اما در محل مجمع باشد و خیلی هم مهم است چون اعضای مجمع کهنسال هستند و آقای توسلی هم همانجا دچار سکنه شدند. آمبولانس نبود تا پزشکان رسیدند ایشان فوت کردند. آنها هم همین را مثال می‌زدند که آقای توسلی در جلسه مجمع سکنه کردند، گردن‌شان کج شد و تا پزشکان رسیدند فوت کردند. بعد از آن همیشه آمبولانس در مجمع بود. حالا اینکه آمبولانس در محل ورزش ایشان- در دفتر بالا- باشند یا نباشند بحثی جداست، شاید آمبولانس را پایین نگه داشته بودند. من دیگر خیلی دقیق نشدم، اما در گزارشات هست و اگر بخوایم باید بروم و دقیق این موارد را در بیاورم و برای شما باز کنم. ما دنبال تنبیه کسی نبودیم. دنبال این بودیم که واقعیت روشن شود. گذشت و من صورت جلسه آخر را در خاطراتم پیدا نکردم و فرصت نشد پیدا کنم. خلاصه آمدند گفتند ما تمام پیست‌ها را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که فوت طبیعی بوده است و نتیجه را به گزارشی تبدیل کردند و برای آقای روحانی فرستادند. من البته آن جمله آقای روحانی را دیدم، ولی دقیق یادم نیست، اما متنش این بود که این گزارش از استحکام لازم برخوردار نیست؛ یعنی آقای روحانی گزارش را در ابتدا تایید نکرد...

یعنی صد درصد تایید نکردند...

گزارش را مجدداً به شورای امنیت برگرداندند. بعد اتفاقات دیگری افتاد و از آن زمان به بعد ما رابطه‌مان قطع شد [با این پرونده]. آقای سیف‌اللهی هم از پرونده رفتند و دیگر اینکه چه کسی وارد پرونده شد من اطلاعی ندارم.

الان پرونده مختومه است؟ درست است؟

نمی‌توانم بگویم مختومه است. چون این نامه گذاشته شده و آقای روحانی برگشت زده است. باید ببینیم نامه بعدی چه بوده است.